

مصاحبه با آقای عبدالرحمن برومند

بازرگان و از اعضای جبهه ملی

معاون شاپور بختیار در نهضت مقاومت ملی

قتل در پاریس ۱۹۹۱

روایت‌کننده : دکتر عبدالرحمن برومند

تاریخ مصاحبه ۶ مارس ۱۹۸۴

محل مصاحبه : پاریس ، فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره ۱ :

س- آقای دکتر برومند، دربدو امر میخوام از جنابعالی تقاضا کنم که یک مقداری راجع به شرح حال خودتان توضیح بفرمائید . منظورم اینستکه کی و کجا بدنیا آمدید...؟ و تحصیلاتتان در چه رشته‌ای بوده ؟ و کی وارد فعالیتهای سیاسی و اجتماعی شدید ؟

ج - بنده در سال ۱۳۰۶ شمسی در یکی از دهات اصفهان متولد شدم . در یک خانواده روستایی اما مرفه .

س- اسم آن ده به یادتان هست ؟

ج - گز، از بلوک برخار اصفهان ، گز یک قریه‌ای است با دوازده هزار نفر جمعیت . با یک سابقه تاریخی طولانی ، یک مسجدی دارد که قبل از اسلام آتشکده بوده است . زبانی که مردم گز با آن صحبت می‌کنند البته زبان فارسی است ولی با زبان مردم اصفهان تفاوت‌هایی دارد . یک لهجه خاصی است که بسیاری از لغات مورد استعمال آنجا لغات فارسی قبل از اسلام است ، البته شبیه این لهجه در نقاط دیگر ایران هم هست و منحصر به آنجا نیست . ولی مردم این روستا سعی کردند که تا حدود ممکن سنت‌های قبل از اسلام خودشان را حفظ کنند . من در سال ۱۳۰۶ در این روستا متولد شدم . تحصیلات ابتدائی و متوسطه خودم را در اصفهان کردم . در دانشگاه تهران در دانشکده حقوق در سال ۱۳۳۳ پس از کنکور وارد شدم . در سال ۱۳۲۶ امتحان لیسانس خودم را در رشته قضائی گذراندم ، در ۲۷ تن خودم را گذراندم . چون وقتی که ما درس میخواندیم ، لیسانس‌تزد داشت و دکترای حقوق هنوز در ایران

نیود . در مهر ۱۳۳۷ به خدمت نظام وظیفه رفتم ، شش ماه در دانشکده افسری خدمت کردم . بعد از آن با درجه ستوان دومی افسر شدم . یک سال در اصفهان خدمت وظیفه را انجام دادم . در باصلاح ، قلمرو قضائی ارتشی در اصفهان . مدتی باز پرس فرمانداری نظامی بودم و مدتی هم دادیار دادستانی لشکر اصفهان .

س- اینها در چه سالی بود ؟

ج- در سال ۳۷ . در مهر ۳۷ شروع شد . فروردین ۲۸ با درجه افسری منتقل شدم به اصفهان و در آخر اسفند ۲۸ خدمت من تمام شد . و در شهریور ۱۳۲۹ برای ادامه تحصیل به سوئیس رفتم و برای دکترای حقوق در رشته قضائی در سوئیس مشغول تحصیل شدم . دو سال اول در دانشگاه لوزان تحصیل می کردم . بعد از دانشگاه لوزان منتقل شدم به دانشگاه ژنو . و در سال ۱۳۳۵ یا ۱۹۵۶ میلادی دکترای حقوق خودم را در رشته قضائی از دانشگاه ژنو گرفتم و بلافاصله رفتم به ایران ، آغاز کار سیاسی که فرمودید مثل قاطبه مردم ایران با طلوع دولت دکتر مصدق این طبیعی بود که بنده یک جوان دانشجویی که همیشه آرزوی استقلال و آزادی مملکت خود را داشته ، شیفته راه و رسم و سیاست دکتر مصدق شدم . البته در آن سال‌ها هستی که ما در دانشکده حقوق در ایران تحصیل می کردیم سال‌ها هستی بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ و رفتن دیکتاتور ایران ، یک مقدار آزادی‌ها برای مردم ایران فراهم شده بود و اگر اشغال مملکت بوسیله قوای بیگانه ضربه‌ای بود که به روحیه مردم ایران وارد می شد در ازا آن از یک مقدار آزادی‌ها هستی مردم ایران برخوردار شدند که قبل از آن برخوردار نبودند این آزادی‌ها بعد از رفتن قشون بیگانه از ایران و تمام شدن جنگ هم کمابیش باقی بود ، که آغاز مبارزات دکتر مصدق ، مبارزات تجسیدی دکتر مصدق تقریباً " بلافاصله بعد از رفتن قوای بیگانه از ایران بود . گو اینکه قبلاً هم نماینده مجلس شده بود . ولی با رفتن قوای بیگانه از ایران لازم بود که یک نیروی برای حفظ این دموکراسی نوپا که بعد از یک دوران نسبتاً " طولانی دیکتاتوری در ایران بوجود آمده بود ، یک نیروی باشد و این آزادی را حفظ کند . و مشعل دار این جنبش آقای دکتر مصدق شد که جز اجرای دقیق و صحیح قانون اساسی دکتر مصدق چیز دیگری برای ایران نمیخواست . و معتقد بود که اجرای دقیق قانون اساسی ، حاکمیت ملی و آزادی مردم

ایران را بنحو اکمل و اتم تأمین میکند . و این بود که بنده مثل بقیه مردم و بخصوص مثل بقیه جوان های ایران شیفته راه و رسم و راه و روش دکتر مصدق در کار سیاست و مملکت داری بودم . وقتی که ایشان به نخست وزیری انتخاب شد من در سوئیس تحصیل می کردم . و خوب ، این یکی از آرزوهای ماها بود که در خارج تحصیل می کردیم که برای اولین دفعه در زندگی ما در ایران یک دولتی بر سر کار بیاید که ما بتوانیم در خارج از ایران به وجود چنین دولتی و به داشتن چنین حکومتی افتخار کنیم . شور و شوقی که در آن وقت سرتاپای مملکت ما را و سرتاپای ملت ایران را فرا گرفته بود شما خودتان می دانید و شاید آن وقت سن شما هنوز آن قدر نبود که بنده بود چون من دانشگاه می رفتم یعنی لیسانس خودم را گرفته بودم و دوره دکترا می گذراندم .

س - شما در آنجا در فعالیت های دانشجویی هم شرکت داشتید؟

ج - اجازه بفرمائید . فعالیت های دانشجویی ما در زمان دکتر مصدق بیشتر معطوف به خنثی کردن سم پاشی هائی بود که عوامل حزب توده در بین دانشجویان می کردند . چون اگر توجه داشته باشید در زمان دکتر مصدق عوامل ارتجاعی اگر در داخل ایران مبارزاتی علیه دکتر مصدق می کردند لاف لال در صفوف دانشجویی و بن جوان ها اینها محلی از اعراب نداشتند . یعنی دانشجویی که از دید ارتجاعی و وابستگی ارتجاعی علیه دکتر مصدق تبلیغ کند وجود نداشت . فقط حزب توده و عوامل حزب توده در میان دانشجویان بودند که تبلیغ سوء می کردند . و این تبلیغات را ما اینجا روبروی آن می ایستادیم . خنثی می کردیم و دعوای ما در طول زمان حکومت دکتر مصدق در خارج از ایران و در سوئیس که بنده تحصیل می کردم ، مبارزه با حزب توده و خنثی کردن سم پاشی های حزب توده بود . چون حزب توده دکتر مصدق را وابسته به امپریالیسم معرفی می کرد ، نوکر انگلیس معرفی می کرد . عرض کنم حضورتان که ، فاشودال و سرمایه دار و ملاک درجه یک معرفی می کرد . و از این اتهاماتی که همیشه

س - بله ، آنها در روزنامه های شان منعکس هست .

ج - حزب توده این کار را می کرد . بعد از دکتر مصدق ، بعد از کودتای ۲۸ مرداد بنده این افتخار را انحصاراً " برای خودم قائل هستم که اولین اعلامیه دانشجویی که در خارج از ایران علیه کودتای ۲۸ مرداد و به نفع دکتر مصدق صادر شد . یک ، در ژنو صادر شد . و دو ، با انشاء خود بنده بود ، و حتی با خط خودم ، چون وسائلی که نداشتیم . بنده با

خط خودم می نوشتم ، آنجا می دادیم زیراکس می کردند و بخش می کردیم . و این منجر شد که سفیر دولت ایران که مرحوم ابوالقاسم فروهر بود به اسم و رسم شکایتی از من به پلیس سوئیس کرد که من توهین کردم به رئیس مملکت ایران یعنی به شاه و حال آنکه توهین نبود . انتقاد بود چون من همیشه در طول مبارزات سیاسی با هتاکی و فحاشی و توهین مخالف بودم . هتاکی و فحاشی و توهین مال کسانی است که حرف حسابی ندارند و الا . و پلیس تعقیب کرد ، ما را مدتی در تعقیب پلیس بودم و البته نه اینکه پلیس نتوانست کشف کند که ما جمعیت کوچک هسته اولیه دانشجویی این اعلامیه ها را صادر می کنیم . این را کشف کرده بود ولی نخواست به ما سختگیری بکند ، این بود تا تحصیلات بنده تمام شد و در مرداد ۲۵ به ایران برگشتم . برگشتم به ایران بسیاری از سران جبهه ملی و دوستان دکتر مصدق و خود دکتر مصدق یا در زندان بودند و یا اینکه هیچ فعالیتی نداشتند و فعالیت خیلی مشکل بود . ولی خوب ، ملاقات ها ، رفت و آمدها برقرار بود . در آنجا بنده با اولین کسی که به این عنوان ، به عنوان مصدقی بودن و یا مصدق بودن تماس پیدا کردم آقای دکتر شاپور بختیار بود . البته قبل از این آشنائی با ایشان و با خانواده ایشان ارتباط و آشنائی داشتیم از قدیم . خانواده من با خانواده آقای بختیار شاید ارتباط و دوستی آنها به بیش از صد و پنجاه سال می رسد . ولی به عنوان یک مرد مبارز ملی و طرفدار دکتر مصدق بعد از تمام شدن تحصیلاتم ، برای اولین دفعه بود که با ایشان در ایران ارتباط سیاسی برقرار کردم . و از طریق ایشان با آقای صالح ، با آقای کاظمی ، و بقیه کسانی که در زمان آقای دکتر مصدق مصدر کاری بودند یا در فعالیت های سیاسی به نفع ایشان کار کرده بودند و بعد از سقوط ایشان همچنان به آن اعتقاد باقی بودند و در آن راه قدم برمی داشتند اگر چه نمی توانستند علناً فعالیت کنند ولی محرمانه ، مخفیانه ، بهر جهت آن طرز تفکر را رها نکرده بودند .

و این ادامه داشت تا سال سی و نه که ۱۳۳۹ که جبهه ملی تجدید فعالیت کرد .

س- آقای دکتر برومند ، شما در این مدت عضویت حزب ایران را پذیرفتید ؟

ح- نخیر . بنده عضو هیچ حزبی نبودم .

س- شما فقط بعنوان منفرد و طرفدار دکتر مصدق با آقایان تماس داشتید؟

ج- بله . عرض کنم در سال ۱۳۳۹ در انتخابات تابستان ۱۳۳۹ بنده از طرف جبهه ملی ایران کاندید نمایندگی مجلس شدم در اصفهان . عرض شود که ، خوب ، بعد از هفت سال اختناق شدید یک آزادی های بسیار محدود و مختصر سطحی پیدا شده بود و جبهه ملی با علم به اینکه دستگاه نخواهد گذاشت که انتخابات آزادی برگزار بشود معدالک برای استفاده کردن از همین حد اقل آزادی تعدادی کاندیدا در جاهای مختلف معرفی کرد که از جمله در اصفهان بود که بنده کاندیدای جبهه ملی شدم برای مجلس . روز دوم رأی گیری بود که ساواک اصفهان مرا دستگیر کرد و یک شب در اداره ساواک اصفهان مرا توقیف کرد . فردا صبح مرا آزاد کردند و فردا عصر دوباره مرا گرفتند و شب مرا نگاهداشتند و فردا صبح مرا فرستادند به تهران در قزل قلعه زندانی شدم . چند روز در قزل قلعه زندانی بودم و بعد آزاد شدم برگشتم به اصفهان . استقبال بسیار گرم و دلپذیری مردم اصفهان در فرودگاه اصفهان از من کردند . و خوب ، جبهه ملی هم فعالیت داشت در تهران . در اصفهان هم ما یک کلوبی داشتیم و هر شب سخنرانی و هر شب جمعیتی آمد تا انتخابات زمستان . در انتخابات زمستان مجدداً ، چون اگر یادتان باشد انتخابات تابستان بعد از اینکه تمام شد منجر شد به عدم رضایت ، اعلام عدم رضایت از طرف شاه و استعفای کسانی که انتخاب شده بودند ، یعنی استعفا فرمایشی . انتخابات زمستان که دیگر آقای اقبال نخست وزیر نبود و آقای شریف امامی نخست وزیر بود در آنجا هم بنده کاندید شدم و حتی روز دوم انتخابات یک میتینگ حدود صد هزار نفر در اصفهان بعنوان اعتراض به دستبرد به صندوق ها تشکیل شد که این میتینگ وحشت زیادی ایجاد کرد در مقامات دولتی آن وقت . و همان منجر شد که شب بنده را باز گرفتند بردند به تهران . خوب ، بعد جبهه ملی میدانید بود . بنده دیگر تبعیدم نکردند . یعنی گفتند " شما حق ندارید در اصفهان باشید . مگر با اجازه ." بنده در تهران ماندم در جبهه ملی کار می کردم و مشول امور شهرستان ها بودم در جبهه ملی .

س- شما عضو شورای عالی جبهه ملی هم بودید ؟

ج- اجازه بفرمائید . بودم نه ، وقت دیگر عرض میکنم خدمتتان . تا ۲۰ تیر ۱۳۴۰ که آقای امینی نخست وزیر بودند ، ما بعنوان بزرگداشت شهدای سی تیر ، شب سی تیر رفتیم

به این بابویه برای بزرگداشت این شهدا، همان جا مارا توقیف کردند و بردند به زندان موقت شهربانی.

س- کسی ها همراه شما بودند؟

ج- در این زندان؟

س- در آن مراسم بزرگداشت شهدای سی تیر.

ج- عرض کنم که، تمام اعضای شورای مرکزی حبه ملی بودند. بنده بودم که مسئول امور شهرستان ها بودم و یک عده از دانشجویان و مسئولین امور دانشجویی در دانشگاه، ما را بردند به زندان و هفت هشت روز بعد، عده زیادی از ما را آزاد کردند. ولی چند نفر ماندیم که سه ماه و خرده ای این دفعه در زندان بودیم. کسانی که ماندیم بنده بودم آقای دکتر شاپور بختیار بود آقای مرحوم خنجی بود و آن سعید فاطمی خواهرزاده دکتر حسین فاطمی، که ماطولانی ترین زندان را داشتیم که آخرین روز آزاد شدیم بعد از سه ماه. و بعد خوب، در تمام جریانات حبه ملی بودم تا در کنگره حبه ملی که در سال ۴۲ بنظرم، تشکیل شد. بنده از تهران انتخاب شدم به عضویت آن کنگره. در آن کنگره، خوب، همانطوری که بعد مرحوم دکتر مصدق نوشت، یک فعل و انفعالاتی شد و بعد هم دیدیم کسانی عضو آن کنگره بودند مثل فریدون مهدوی و از این قبیل اشخاص که بعداً معلوم شد که اینها با دستگاه سازی دارند و شاید مأمورینی بودند از طرف دستگاه. نتیجه ای که از آن کنگره حاصل شد نتیجه مطلوب ملیون ایران و از جمله خود دکتر مصدق نبود و بهمین جهت هم این شورای منتخب این کنگره مدت زیادی نتوانست دوام بیاورد. و بایک نامه ای که آقای دکتر مصدق نوشتند خطاب به همان شورا، نمیدانم یادتان هست یا نه؟

س- بله.

ج- که "در این شورائی که از مابهران در آن وجود دارند چگونه میل دارید که من بتوانم اعتماد داشته باشم." و این شورا! بهمین جهت عده ای از آن استعفا کردند از جمله آقای دکتر شاپور بختیار آقای مرحوم کشاورز صدر و عده ای دیگر. یک مطلبی هم هست که در این کنگره شورائی که انتخاب شده بود از طرف کنگره مأمور بود که ۱۵ نفر اعضای حدید را با انتخاب خودش به شورا دعوت کند. که اولین نفری از آن بانزده نفر اعضای شورای حدید که دعوت شد که بنده نامه اش را داشتم که حالا دیگر خانها ام را وقتی صادره کردند آنها

هم رفت، آقای دکتر آذر رئیس شورا نده بود و نامه‌ای که بمن نوشته بود که " شما در اولین جلسه شورا برحسب اختیاراتی که کنگره داده بود انتخاب شدید به اتفاق آراء به عضویت شورا و از شما دعوت می‌کنیم که به شورا بیایید." که بنده نپذیرفتم و نرفتم .
س- چرا؟

ج- چرا؟ به جهت اینکه عرض کردم، نتیجه‌ای که از آن کنگره حاصل شده بود نتیجه مطلوبی نبود و بفرض اینکه بنده امروز می‌رفتم چهار روز بعد مثل آقای دکتر بختیار و دیگران مجبور به استعفا بودم . البته بنده نرفتم و خوشحالم نرفتم برای اینکه درست‌ده روز بعد از اینکه من این دعوت‌را رد کردم آقای دکتر مصدق آن نامه را به شورا نوشتند .
س- یک ایرادی هم دکتر مصدق داشت به جبهه ملی که مهم تر از مسئله حضور از ما بهترین در شورای . . . کزی بود و آن اصولاً ترکیب سازمانی جبهه ملی بود که ایشان مایل بودند که جبهه ملی از احزاب و سازمان ها تشکیل بشود ، نه گروه دوستان .

س- از احزاب و سازمان ها تشکیل بشود . البته . خوب ، شما ببینید پس بنده علت امتناع من یکی آن بود و یکی هم منفرد بودم دیگر . توجه فرمودید؟ یا باید میرفتم در یک حزبی یا بهتر این بود که در شورا نمیرفتم . بهرجهت ، بعد از کوتاه مدتی شورا متلاشی شد و جبهه ملی دوم از بین رفت .

س- اجازه بفرمائید، من اینجا من یک مقداری سؤال دارم . در همان نامه دکتر مصدق، آقای دکتر مصدق اشاره کردند به آن جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران که چرا آنها را به عضویت در سازمان جبهه ملی دوم نپذیرفتند؟ شما چه اطلاعاتی در این زمینه دارید ؟ چرا آنها پذیرفته نشدند و تقاضای آنها رد شد ؟

ج- عرض کنم حضورتان، شما میدانید که برای پذیرفتن آن سازمان لازم بود ، شورا بود که تصمیم می‌گرفت و از جزئیات تصمیمات شورا و چرا نپذیرفتند که ما اطلاعی نمیتوانستیم داشته باشیم . همین قدر آنچه که در اذهان آن وقت پراکنده بود این بود که آقای خلیل ملکی هر جا بروند انشعاب می‌کنند، ایشان استاد هستند در انشعاب ، یک روز از حزب توده انشعاب می‌کنند ، یک روز از حزب زحمتکشان ملت ایران انشعاب می‌کنند، یک روز با دوستان خودشان از همدیگر سوا می‌شوند مثل خنجی و امثال اینها ، و یک جوگی هم درست

کرده بودند که یک روزی هم ممکن است خلیل از ملکی انشعاب کند. البته عرض کردم من قبلاً که باشما خصوصی صحبت می کردم، اینها همه اشتباهاتی بود که شده بود. و بعدها به همه آنها ثابت شد که خلیل ملکی مرد بسیار ارزنده ای بود و واقعا " جای او و نیروی سوم در جبهه ملی دوم خالی بود. بهمین جهت در جبهه ملی که در سال اواخر ۵۶ و ۵۷ شروع شد نیروی سوم در آنجا حضور داشت. آقای رفا شایان به نمایندگی همین نیرو و حتی در هیئت اجراییه جبهه ملی عضویت داشت و شرکت کرد. و این دلیل بر اینستکه تمام ما و مجموع کسانی که جبهه ملی را تشکیل می دادند به این اشتباه پی برده بودند و در صدد جبران آن بودند.

س- آقای دکتر برومند، در همان صحبت های خصوصی که ما میکردیم شما اشاره کردید به ضربه سختی که دکتر خنجی و مسعود حجازی به جبهه ملی دوم زدند. ممکن است این را دقیقاً توضیح بفرمائید که این ضربه چه بود؟

ج- عرض شود حضورتان که، این مستلزم بیاد آوردن جزئیات اقداماتی است که در طول دوسه سال فعالیت جبهه ملی که این اشخاص به طرق مختلف میکردند. من بصورت کتکسرت و بصورت یک مسئله، باصطلاح، قابل لمس که شما، یک مورد یا دو مورد را بخواهم برای شما عرض کنم و انگشت بگذارم روی آن و بعنوان دلیل ارائه کنم نیست. چون شما میدانید هم مرحوم خنجی بسیار آدم زیرکی بود، درس خوانده بود، زحمتکش بود. و هم حجازی پسر بسیار زرنگی. و اینها کسانی نبودند که یک اقدامی علیه نهضت ملی یا جبهه ملی بکنند که روشن باشد و معلوم باشد. بنده باز هم در همین حال هستم، نمیخواهم عرض کنم که اینها قصد داشتند یا سوء نیت داشتند که ضربه بزنند به جبهه ملی. چون هیچ دلیلی بر این قصد و نیت آنها ندارم ولی عملیاتی که می کردند، دسته بندی هائی که میکردند، و تلاشی که دائم داشتند. یک روز دستشان را از آستین آقای سنجابی بیرون بیاورند علیه آقای سنجابی، و آقای مرحوم خنجی کسی بود که هرگز آنچه را که میخواست و آنچه را که فکر میکرد مباحثاً " ابراز نمی کرد. همیشه دوست داشت یک آدم موجهی را که مورد قبول دیگران باشد پیدا کند و دستش را از آستین این بیرون بیاورد، صدای خود را از گلوی

این خارج کنند. و این یا علت آن این بود که خودش را در سطحی نمی دید که گوش شنوائی به حرف هایش باشد یا اینکه آدم تروثی بود، نمیدانم، نمیتوانم و واقعا "هم نمیخواهم بعد از اینکه سال ها . است و دیگر وجود ندارد که از خودش دفاع بکند من چیزی بگویم. فقط غالبا "حرکات ابرنایان یک حالت نفاق افکنی در داخل جبهه ملی داشت. یعنی سعی می کردند که افراد مؤثر و مفید در داخل جبهه ملی را به نحوی از انحاء به همدیگر بیندازند و اخراج ایجاد کنند. این مسئله آن آقایان بود.

س- عرض کنم خدمتتان، شما در آن مذاکراتی که بوسیله آقای صنعتی زاده و همچنین آقای علم با جبهه ملی صورت گرفت شرکت داشتید؟

ج- شرکت نداشتم ولی از دور مطلع بودم که ایشان مأمور بود از طرف دستگاه که بیایند به نحوی از انحاء، جبهه ملی را حاضر کند به همکاری با حکومت وقت و با دستگاه شاه بدون اینکه کوچکترین امتیازی در طریق آزادی و دموکراسی حکومت شاه به مردم بدهد. یعنی علاقمند بودند که آنچه را که بعدا "بنام رستاخیز ساختند از جبهه ملی و با استفاده از وجاهت افراد جبهه ملی بسازند که این بدون تردید مقدور نبود و غیرممکن بود و جبهه ملی حق داشت که هر نوع این پیشنهادات را رد کند، چون همانطور که عرض کردم به حد اقل خواست های جبهه ملی که خواست های دلت ابران بود اعتنائی نمی شد. فقط جبهه ملی بیاید سرسپرده بشود، فرض کنیم که تعدادی کرسی مجلس هم داشته باشد. ولی فرمانده مملکت از هر جهت شخص اعلی حضرت باشد که این قابل قبول، نه آن وقت، برای ما بود، و نه حالا و نه هرگز خواهد بود.

س- آقای دکتر برومند، شما که در کنگره جبهه ملی حضور داشتید میتوانید برای ما توضیح بدهید که علت برخورد گروه آقای مهندس بازرگان که بعدا "بنام نهضت آزادی شروع به فعالیت کرد با سایر رهبران جبهه ملی چه بود؟

ج- اصولا "آقای مهندس بازرگان وقتی که کنگره تشکیل شد دیگر عضو جبهه ملی نبودند. چون آقای مهندس بازرگان در تابستان سال ۱۳۴۰ یک حزب جدیدی بنام نهضت آزادی تأسیس کردند و هیچ گاه نهضت آزادی بعنوان این حزب تقاضای عضویت در جبهه ملی نکردند و در جبهه ملی نبود. آنها به چون در بدو تأسیس جبهه ملی دوم، یعنی آغاز مجدداً فعالیت

جبهه ملی آقای بازرگان عضو هیئت اجرائیه بودند و در شورا بودند از این جهت موقع کنگره به احترام این سابقه از ایشان و پاره‌ای از دوستان ایشان مثل آقای نزیه دعوت شد که در کنگره شرکت کنند و از همان حقی که سایر اعضای منتخب کنگره بهره‌مند هستند استفاده کنند .

س- آیت‌اله طالقانی هم بودند آنجا ؟

ج - آیت‌اله طالقانی نظرم نیست . شاید بودند ولی هیچ نظرم نیست .

س- آیا برخوردی پیش‌آمد بین او

ج - برخورد شدید به آن معنی نه . برخورد معمولی که بین اعضای یک حزب هم ممکن است پیش بیاید بین آقای صدیقی و آقای بازرگان پیش‌آمد که چیز مهمی نبود .

س- چون من شنیدم که وقتی که به خانم‌هایی که نمایندگی داشتند در کنگره وارد شدند

(؟)

ج - نه ، هیچوقت آقای بازرگان اعتراض نکرد . یک آقائی بود نماینده جبهه ملی بوداز تبریز آمده بود بنام اردبیلی که ایشان اعتراض کرد و کنگره را ترک کرد رفت .

س- که چرا خانم‌ها بی حجاب آمدند ؟

ج - که چرا خانم‌ها هستند اینجا ؟ اصلاً چرا انتخاب شدند خانم‌ها ؟ رفت و دیگر هم ، اهمیتی هم نداشت رفتن او . والا ما دو نفر غیر از آقای طالقانی که یادم نیست بود یانه ، دو نفر دیگر معمم داشتیم در کنگره . مرحوم حاج سید جوادی که از قزوین انتخاب شده بود .

س- همین آقای سید جوادی که وزیر شدند ؟

ج - نخیر ، ایشان که آن آقای حاج سید جوادی نماینده مجلس در زمان مصدق بود ، مجتهد بود و معمم از قزوین . آقای چیز بود ، پدر آن دکتر جلالی . آیت‌اله جلالی بود که از دماوند انتخاب شده بود آمده بود . پدر دکتر جلالی که از رفقای خنجی بود . طبیب بود دکتر جلالی یک چیز دیگر هم داشت پشت آن ، یادم نیست . و همین این آقایان بودند . گذشته از آن از مرحوم میلانی یک پیامی به کنگره فرستاده شده بود که خوانده شد . یعنی جبهه ملی یک جبهه ملی ضد دینی نبود . یک جبهه‌ای بود که هم آدم مذهبی توی آن بود و هم آدم غیر مذهبی توی آن بود و اصلاً در سازمان جبهه ملی ایران چیزی بنام مذهب

مطرح نبود. چون ما یهودی عضو جبهه ملی داشتیم، ارمنی جزو جبهه ملی داشتیم، انحصار نداشت به یک دین معینی، زردشتی داشتیم، جبهه ملی ایران بود. این چیزی که آقای خمینی اینجا در پاریس به من گفت، " شما چرا اسم آن را نمی گذارید جبهه ملی اسلامی؟" گفتم، " این یک هجو قبیح است. برای اینکه ما اولاً" مملکت ایران مردم آن مسلمان هستند ما هم مثل بقیه مردم مسلمان هستیم. گذشته از آن ایران غیر مسلمان هم دارد، و آنها هم صاحب این مملکت هستند و حق دارند که در سرنوشت این مملکت دخالت کنند. "

س- آقای دکتر برومند، رابطه جبهه ملی دوم با جریاناتی که منجر به ۱۵ خرداد شد در آن سال چه بود؟ آیا هیچ نوع رابطهای وجود داشت؟

ج - هیچ نوع رابطهای نبود. و در همان شرایط که منجر شد به ۱۵ خرداد، چون قبل از اینکه منجر به ۱۵ خرداد بشود آقای خمینی شروع کرده بود به اعلامیه دادن و صحبت کردن و اعتراض کردن. و چندین دفعه از طرف جبهه ملی به ایشان تذکر داده شد که " آقا، شما وقتی صحبت می کنید و اعتراض می کنید به جریاناتی که در مملکت می گذرد از یک مسئله مهمی غافل هستید و آن زندانی بودن آقای دکتر مصدق است در احمد آباد. که ایشان مدت زندان قانونی او به فرض اینکه آن محکومیت قانونی می بود، آن تمام شده و الان عملاً" در احمد آباد زندانی است، کسی نمیتواند با ایشان تماس بگیرد. و شما این مسئله مهمی که مورد علاقه مردم است چرا به آن اعتنا نمی ن دارید؟" ایشان جواب می داد که " من وقتی از قانون اساسی دفاع میکنم، همان قانون اساسی که الان ایشان وقتی نیرو گرفت مخالف آن شد، بنابراین ضرورتی ندارد که اسم از اشخاص ببرم. " از همان جا برای جبهه ملی ثابت بود که خمینی از یک قماش دیگری است و در یک خط دیگری. هیچ کس در جبهه ملی برای آقای خمینی یک جنبه آزادی خواهانه و دموکراتی. قائل نبود، هرگز.

س- جبهه ملی در جلسه ای که بعدها تشکیل داد در آخرین روزهای حیات جبهه ملی دوم، و آقای الهیار صالح هم در آنجا شرکت داشت، با پیشنهاد آقای الهیار صالح تصمیم به سیاست صبر و انتظار گرفت. شما در آن جلسه حضور داشتید؟

ج - بنده عرض کردم که در شورا ای که بعد از کنگره تشکیل شد شرکت نکردم با اینکه دعوت داشت، ولی این کار همیشگی آقای صالح بود. آقای صالح مردی بود که بسیار مرد صالحی

بود واقعا " همانطور که اسمش هست .

س- اسم با سما.

ج - مرد درستی بود ، مرد پاکیزه دامنی بود، ولی هرگز مرد عرصه نبرد نبود. و بهمین جهت وقتی در تنگنای معرکه گرفتار می شدیم ایشان صبر و حوصله و انتظار را ترجیح میداد بر مبارزه مثبت. البته در هیچ لحظه‌ای هم با دستگاه دیکتاتوری سازش نکرده، کنار نیامد و آلوده نشد .

س- آقای دکتر برومند، بنظر شما آن موفقیت‌هایی که جبهه ملی دوم بدست آورد چه بود ؟ در همان دوران حیاتش .

ج - جبهه ملی دوم یک مقدار به زنده کردن خاطراتی که از زمان مصدق مانده بود و یواش یواش در طول هفت سال داشت بدست فراموشی سپرده می شد به زنده کردن این خاطرات کمک کرد . یک مقدار از جوان‌هایی که زمان دکتر مصدق ، مثلا " فرض کنیم دوازده سال، سیزده سال ، چهارده سالشان بیشتر نبود و در آغاز مجدد فعالیت‌های جبهه ملی در سال ۲۹ و ۴۰ و ۴۱ جوان برومندی شده بودند، اینها را آموزش سیاسی داد. و این خدماتی بود که در آن شرایط سخت و در آن اغتشاکی که حاکم بود جبهه ملی توانست انجام بدهد. و اگر همان جبهه ملی آزاد. هائی داشت و میتوانست به کار خودش ادامه بدهد مملکت ما هرگز دچار این سرنوشت نمی شد. چون عده‌ای از کسانی که، از همین جوان‌ها که جبهه ملی اینها را پرورش داد، جبهه ملی دوم ، و آموزش سیاسی به آنها داد، و اصولا" به آنها تفهیم کرد که آزادی یعنی چه ؟ و چرا ایران باید آزاد بشود، و اگر ملت ایران آزاد نبود آن وقت است که استقلال مملکت ممکن است تأمین بشود. چون برای جبهه ملی و همین طور که الان نهضت مقاومت ملی معتقد است آزادی و استقلال با هم ملازمه دارند، غیرممکن است یک ملتی آزاد باشد و استقلال نداشته باشد ، و غیر ممکن است یک ملتی آزاد نباشد و استقلال داشته باشد. این دو تا باهم توأم هستند . که تا اسم آن را می گذاریم حاکمیت ملی ، حاکمیت ملی دوتا جلوه دارد ، یک جلوه خارجی دارد که استقلال مملکت است در مقابل کشورهای بیگانه . یک جلوه داخلی دارد که آزادی و دموکراسی است . متأسفانه فشار دیکتاتوری بعد از سال‌های ۴۲ به بعد طوری شد که یک عده‌ای از این جوان‌ها منحرف

شدند و مایوس وقتی شدند از اینکه با مبارزات مسالمت‌آمیز ممتن است به جایی رسید اینها راه مبارزات خشونت‌آمیز و مسلحانه را انتخاب کردند. و بمحض اینکه در این میدان آمدند طعمه سیاست‌های خارجی شدند که هرگز راضی به اینکه ایران یک حکومت مستقل و یک مردم آزادی داشته باشد نبودند و نیستند و نخواهند بود .

س- آقای دکتر برومند، فکر نمیکنید که یک مقداری باعث ناراحتی دانشجویان دانشگاه که در آن زمان بخش عمده‌ای از جبهه ملی بودند، رفتار رهبران سنتی جبهه ملی دوم بود بخاطر اینکه به آنها اجازه نمی‌دادند که آزادانه نمایندگان خود را انتخاب بکنند؟

ج- هیچ‌گاه، باصطلاح، رهبران جبهه ملی در آن زمان مانع این دانشجویان نشدند که نمایندگان خودشان را آزادانه انتخاب کنند. نمایندگان دانشجویان در کمال آزادی انتخاب می‌شدند. نماینده انتخاب کردند به کنگره فرستادند. ما تعداد زیادی جوان در کنگره جبهه ملی داشتیم. توجه فرمودید؟ آنها انتخاب می‌کردند نمایندگان خودشان را. هیچ وقت از این جهت اعتراضی نبود. کلمه مند بودند دانشجویان و جوانان که چرا رهبران جبهه ملی اینقدر احتیاط کارهستند و ملایمت‌بخش میدهند. آنها طالب یک شدت عمل بیشتر بودند و این شدت عمل میسر نبود. چون با یک جمعیت سیاسی باید خودش را آماده کند برای یک مبارزه خشونت‌آمیز یا اگر در برنامه کارش مبارزه خشونت‌آمیز نیست حق اینکه با خشونت مبارزه غیر خشونت‌آمیز بکند ندارد. تمام تلاش رهبران جبهه ملی این بود که هیئت حاکمه وقت مملکت را خیلی دوستانه و ملایم در راه صحیح هدایت بکنند. و وقتی آن هیئت حاکمه نخواست و زیر بار نرفت دیگر برای رهبران جبهه ملی وظیفه دیگری باقی نمی‌ماند جز سکوت کردن. و نتیجه سکوت آنها که هیچ راه دیگری نداشتند، پیدا شدن جنبش‌های مسلحانه می‌شد و از این گذشته پیدا شدن آخوند که در عین حال مورد حمایت دستگاه حاکمه بعثت ارتجاعی بودنش، درحالیکه جبهه ملی و عناصر آزادی‌خواه مملکت از هرگونه تماس با مردم محروم بودند آخوند با مسجد و منبر خود دائماً "تماس خود را با مردم حفظ می‌کرد. مردمی که روز به روز از فشار دیکتاتوری ناراضی تر می‌شدند، هیچ ملجاء دیگر نداشتند، یا اینکه بروند جوانهایشان مسلح بشوند، یا اینکه آنها را که اهل مسلح شدن نبودند به دامان آخوند پناه ببرند. و این نتیجه‌ای که ما دیدیم نتیجه آن سوء سیاست و لاغیبر و هرکس هرچه میخواهد بگوید اگر دیکتاتوری دوران آریا مهری

نبود هرگز ما دچار فاجعه ۲۲ بهمن نمی شدیم و بنده چندین دفعه تا حالا گفتم شخصا " نطفه فتنه خمینی ظهر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بسته شد.

س- آقای دکتر برومند، من بطور مشخص بگویم . مثلاً "آقای مهرداد ارفع زاده که وارد شورای مرکزی جبهه ملی شدند با آراء دانشجویان دانشگاه تهران وارد آن شورا شدند بوسیله رهبران جبهه ملی انتخاب شدند ومنتصب شدند.

ح- نه ، عرض کنم این طور نیست . البته بعضی از رهبران جبهه ملی به ایشان علاقه داشتند چون او یک جوان بسیار فعالی بود در دانشگاه تهران .

س- بله ، من منکر آن نیستم . من فقط منظورم رأی گیری است .

ج- اجازه بدهید . عرض کنم حضورتان ، نه ، از دانشگاه تهران انتخاب نشدند ایشان ولسی

از دانشگاه ملی انتخاب شدند . دانشگاه ملی حق انتخاب کردن داشت . ولی خود دانشگاه

ملی کاندیدائی معرفی نکرد . توجه فرمودید ؟ بعد ایشان که در دانشگاه تهران رأی

نمی آورد . درست است دانشجوی دانشگاه تهران بود ولی سازمان دانشجویان یک سازمان

مختلطی بود . یعنی در فلان حوزه ای که دو تا سه تا دانشجوی دانشگاه تهران بودند یکی

دو تا هم از دانشگاه ملی شرکت می کردند، یعنی در کار سیاسی شان مشترک بودند. کما اینکه

دانشگاه اصفهان ، دانشگاه شهید اینها همه شان عضو سازمان دانشجویی جبهه ملی بودند .

آقای ارفع زاده انتخاب شد منتهی نه از طرف دانشجویان دانشگاه تهران ، از طرف

دانشجویان دانشگاه ملی . و آن هم منتخب بود .

س- آقای دکتر برومند، بنظر شما علل شکست جبهه ملی دوم چه بود ؟ آیا این شکست

اجتناب پذیر بود ؟

ج- بله . صد در صد . یعنی عرض کردم این شکستی بود که به جبهه ملی دوم تحمیل شد .

جبهه ملی دوم امکان هیچ نوع فعالیتی نداشت ، در یک صورت ممکن بود جبهه ملی دوم به

فعالیت خودش ادامه بدهد و آن این بود که روش تاکتیک مبارزاتی خودش را عوض کند . یعنی

بباید بگوید " ما که تا این ساعت بصورت قانونی مبارزه می کردیم و هر حرفی که در مجالس

خصوصی خودمان میزدیم در مجالس عمومی هم میزدیم و چیزی مخفی نمی کردیم لازم بود که

این جبهه بیاید بگوید که " نه ، ما از این بعید میرویم به زیر زمین . کار مخفی می کنیم

فعالیت مخفی می کنیم و احبانا " در موقع لزوم هم کار مسلحانه و خشونت آمیز می کنیم ."

خوب ، این من نمیتوانم الان عرض کنم که آیا صحیح بود یا صحیح نبود . ولی میخواهم بگویم که در طبیعت رهبران جبهه ملی این نبود . جبهه ملی یک عده ای رهبر داشت که اهل این حرف ها نبودند ، توجه کردید؟ و از آن گذشته من باز هم معتقدم که ولو اینکه اهل مبارزه مسلحانه هم بودند ولی این مصلحت مملکت نبود که این کار را بکنند . بدلیل اینکه کسانی که کردند عرض کردم طعمه شدند . مبارزه مسلحانه بدون تردید احتیاج دارد به دریافت یک کمک هائی از یک منابعی . و الا یک عده جوان و یا یک سازمانی که بخواهد مبارزه مسلحانه بکند ، امروز بخصوص ، حالا زمان مشروطیت وقتی قیام می کردند علیه محمدعلی شاه ، اسلحه توی دست همه مردم بود ، از همان نوع هم بود منتهی تفنگ دولتیها بیشتر بود . حالا شما فکرش را بکنید ببینید که سلاح هائی که در اختیار دولتها هست چیست؟ و آنوقت مردم اگر بتوانند چهارتا تفنگ شلخته پیدا کنند این چه کار آئی خواهد داشت؟ بنابراین یک سازمان مسلح مجبور است که با یک دولتی ، با یک سازمان دیگری در خارج مملکت در ارتباط باشد و از او کمک بگیرد برای کار مسلحانه . و این در شرایطی کدر دنیا موجود بود ما را طعمه می کرد ، ما نمیتوانستیم ، وسیله می شدیم ، خواه میخواستیم خواه نمیخواستیم وسیله یک سیاست هائی می شدیم که این سیاستها بفتح مملکت ما و استقلال ما نبود .

س - این توضیح شما درست . ولی این مربوط می شود به عسلل خارجی ، خارجی منظوم خارج از سازمان جبهه ملی است که به جبهه ملی تحمیل شد ، اما اگر من بخواهم از حضورتان تقاضا بکنم که یک انتقاد از خود بفرمائید و آن چیزهائی که از داخل خود جبهه ملی وسائل شکست جبهه ملی را فراهم کرد برای ما توضیح بفرمائید شما چه دلالی دارید ؟

ج - عرض کنم حضورتان که ، ببینید شما یک وقت ، بنده از کار داخلی جبهه ملی موارد زیاد و متعددی هست که قابل انتقاد است . ولی شما از من علت شکست را می پرسید .

س - خوب همان ...

ج - نه ، اینها علت شکست جبهه ملی نبود . اینها نقاط ضعفی بود که درجبهه ملی وجود داشت و در هر تشکیلات سیاسی که در یک کشور دیکتاتوری بوجود می آید ، با یک سابقه دیکتاتوری پشت سر که مردم اصولاً کار تشکیلاتی و کار سازمانی بلد نیستند ، حربی

نیستند ، سیاسی نیستند ، این معایب همیشه وجود دارد . این بتدریج از بین می رقت و تصحیح می شد و اصلاح می شد . همین الان در سازمان نهضت مقاومت ملی که ما داریم از این مشکلات بسیار داریم و هیچ اسباب نومییدی نیست و اسباب شکست هم نخواهد بود. چرا؟ برای اینکه شما فکر کنید بعد از بیست سی سال و شاید بیشتر ، بعد از پنجاه شصت سال دیکتاتوری و اختناق ، جز در یک دوره کوتاه هفت هشت ده ساله ای که یک مختصر آزادی هائی بود ، جمعا" در این شصت هفتاد سال ، شاید پانزده سال ما یک آزادی های مختصری داشتیم چگونه می شود توقع داشت که مردم آمادگی متشکل شدن در یک سازمان سیاسی را آنچنان که باید داشته باشند؟ اینها تمام نواقصی است که باید بتدریج در طول یک دموکراسی نسبتا" طولانی رفع بشود و اصلاح بشود و این کار خواهد شد . یعنی عرض کردم ، هرگز نه ما این اشکالات را ، اینها نه موجب شکست خواهد بود و نه در آن وقت موجب شکست بود . اینها معایبی بود که بتدریج اگر موجبات شکست از خارج فراهم نمی شد این معایب رفع می شد . یکی از معایب این بود که عرض کردم امثال خنجسی و حجازی یک نوع سلیقه های خاصی داشتند که مدتی اگر طول می کشید، یواش یواش همه شناخته بودند، این یا خنثی می شد ، یا اینها مجبور می شدند که صفوف جبهه ملی را ترک کنند. عرض کنم حضورتان ، یک مقداری " انفیلتراسیون " شده بود . چه از طرف حزب توده در داخل جبهه ملی و چه از طرف دستگاه حاکمه ، از طرف ساواک بود از طرف دولتی ها . خوب ، اینها برای همیشه نمیتوانست چون در همین کوتاه مدت ما بسیاری از ایمن قیافه ها را شناختیم و طرد کردیم . یک خرده بیشتر طول می کشید بیشتر می شناختیم . املا" کار اگر یک سازمانی روی اصول صحیح خود متشکل شد عوامل اینجوری خود به خود سی حاصل خواهند شد و او اینکه پیدایشان بشود. و این معایب جزئی بود که بنده اینها را به هیچ وجه موجب شکست جبهه ملی نمیدانم . نقاط ضعف جبهه ملی بود ولی موجب شکست نبود .

س- یعنی بنده اگر بخواهم از شما سؤال بکنم که آیا چیزی بنظر شما میرسد که شما بخواهید روی آن انگشت بگذارید بعوان اشتباه رهبری جبهه ملی در آن برهه از مبارزات شما چیزی بنظرتان نمی رسد ؟

ج - نه ، اشتباهه فاحش نه . اشتباهات کوچک چرا .

س- آقای دکتر برومند، شما از موقعی که به ایران تشریف آوردید چه مشاغل دولتی و یا غیردولتی داشتید ؟

ج - هیچ . بنده هیچ مشاغل دولتی نداشتم . بنده عرض کردم .

س- شما در شغل آزاد بودید ؟

ج- بله .

س- چه میکردید؟

ج - شغل اصلی رسمی من وکالت دادگستری است . ولی همانطور که عرض کردم از یک خانواده روستائی مرغه بنده بوجود آمدم . پدر من از ملاکین بزرگ اصفهان بود . خود من ، جد من هم همینطور تا چندین پشت . و اگر ما مال داری را به ارتجاع تعبیر کنیم من در یک خانواده مرتجع تربیت شدم . ولی اگر آزادی خواهی و روشنگری را با این مسائل قاطعی نکنیم ، چون بنده کرارا " در ساواک وقتی با من صحبت می کردند ، که همیشه هم متناقض بود ، از یک طرف متهم می کردند که " شما با کمونیست ها ارتباط دارید و کمونیست هستید . " از طرف دیگر می گفتند ، " شما که اینهمه ملک دارید ، دارائی دارید چگونه آزادی خواه هستید ؟ " که بنده یک دفعه بادم هست گفتم " شما این بزرگترین تبلیغ است بنفع کمونیست ها می کنید . یعنی باید کمونیست بود تا بشود اسم آزادی خواه به او گذاشت . و حال آنکه بنده در هیچ کدام از این کشورهای کمونیستی نشانم از آزادی نمی بینم . بله ، همین طور که عرض کردم ، علاوه بر شغل وکالت دادگستری که داشتم به مشاغل خصوصی خودم زراعت ، عرض کنم حضورتان که در بخشی از کارهای صنعتی سرمایه گذاری داشتیم و فعالیت داشتیم .

س- می توانید بطور مشخص بفرمائید چه بودند این کارها ؟

ج - بنده در بعضی از کارخانجات پارچه بافی اصفهان سهام داشتم ، در کارخانه قند اصفهان صاحب سهم بودم ، در کارخانه سیمان داشتم . خودم مدتی عضو هیئت مدیره شرکت قند اصفهان بودم . عرض کنم حضورتان که ، در اواخر سال های ۴۹ یک پروژه شهرسازی نزدیک اصفهان پیاده کردم با اتفاق برادرانم و شرکتی هم داشتیم بادیگران که یک پروژه چهل هزار واحد مسکونی بود .

س- اینها را بوجود آوردید؟ ساختید؟

ج- نه، تا پنج هزارتای آن را، که بعد به انقلاب برخورد و کلیه اموال ما مصادره شد. و در طول این مدت یک شاهی اعتبار از دولت نگرفتیم. خانه‌هایی که ما به مردم ارائه کردیم در بدو امر دو هزار خانه به قیمت سی و پنج هزار تومان به مردم فروختیم. خانه‌های بسیار خوب که الان به حدود دو میلیون تومان خرید و فروش می‌شود همان خانه‌ها. س- این خانه‌ها در اصفهان بود؟

ج- در نزدیک اصفهان بنام شاهین شهر. پروژه ما بود که در همان ملک پدری خودمان، یعنی یکی از املاک او این بخش آن را برای این کار جدا کردیم، و پروژه بسیار موفقی بود. عرض کردم بدون کوچکترین اعتباری که از دولت یا از منابع دولتی دریافت‌کنم بسیار موفق بود. این کسانی را که ما به آنها خانه فروختیم کسانی بودند که هرگز خواب داشتن یک خانه را نمی‌دیدند.

س- پس شما در بخش خصوصی فعالیت می‌کردید؟

ج- هم خصوصی و هم کار وکالت دادگستری. هرگز کار دولتی نداشتم.

روایت‌کننده : آقای دکتر عبدالرحمن برومند

تاریخ مصاحبه : ۳ جون ۱۹۸۵

محل مصاحبه : شهر پاریس ، فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۲

ادامه مصاحبه با آقای دکتر عبدالرحمن برومند در روز دوشنبه ۱۳ خرداد: ۱۳۶ برابر با ۳ ژوئن ۱۹۸۵ در شهر پاریس ، فرانسه . مصاحبه کننده ضیاء صدقی .

س- آقای دکتر برومند میخواهم از حضورتان تقاضا بکنم که امروز بپردازیم به رابطه بخش خصوصی با رژیم سابق ایران و درعین حال میخواهم از حضورتان تقاضا بکنم که یک مقداری صحبت بفرمائید راجع به آن معامله مربوط به زمین های شاهین شهر که آقایان دیگر صحبت کردند گویا آقای طوفانیان و علم و اینها هم در این کار شرکت داشتند . ج - عرض کنم حضورتان که مسئله شاهین شهر از ! این قرار است که محلی که بعداً اسمش شد شاهین شهر یک مزرعه‌ای بود که ما مالکش بودیم بنام امیرآباد در سی کیلومتری شمالغربی اصفهان که یک قنات بسیار بزرگی داشت با تقریباً " بیش از شصت لیتر آب در ثانیه که این قنات را پدر ما احداث کرده بود و در تمام مدت حیات خودش و بعد از او تا آخرین روزی که ما ایران را ترک کردیم دائم در این قنات کار میشد یعنی حتی یک روز کار پیشرفت کار در این قنات بمعهده تعویق نیافتاد . وجود این آب موجب شد که در سال ۱۳۴۸ یا ۴۹، که خوب بخاطرم نیست ، آقای اسداله رشیدیان یک مسافرتی به اصفهان کر .

س- بله .

ج - که مازاولاً ایشان را جز با اسم جور دیگر نمیشناختیم ، و آنجا یک مطالعاتی را اطراف اصفهان کرده بود برای خرید یک زمینی و احداث یک شهرک . جاهائی را که دیده بود یکیش ملک ما بود که بدون اطلاع ما رفته بود دیده بود و بت تماس گرفت با ما که " شما بیائید و این ملک را بفروشید به من که من میخواهم اینجا شهرسازی بکنم ."

البتّه ، حاضر برای فروش این ملک نبودیم به ایشان و اصرار ایشان زیاد که ، " حالا که نیمفروشید یک شرکت درست کنیم و اینجا شهرسازی کنیم . " ما کار اصلی فامیل ————— در نسل های گذشته زراعت بود در ایران و ملک داری ، خیلی اکراه داشتیم برای این کار . ایشان استدلالی داشت از جمله اینکه زراعت با این وضعی که شما می بینید ، جهش صنعتی که در مملکت شده ، این کارهای عمرانی مختلفی که در مملکت میشود دائم کار کشاورزی را فلج میکند کشاورزها با دریافت یک کارمزد خیلی ————— سنگین تر از آنچه که در کار کشاورزی بدست میآورند ول میکنند میروند به شهرها . گذشته از آن دولت سیل محصولات کشاورزی را از خارج وارد میکند به هر قیمتی ، ولی جنس کشاورز ایرانی را به قیمت پائین میخرد . " البتّه تمام صحبت هایش درست بود ، " و این کار با مال برای شما صرف ندارد . ولی یک شهرسازی اگر موفق شد خیلی فایده دارد و شما شرکت کنید در این کار . " البتّه خوب دریک شرایط آنچنانی و با آن وضعی که بود استدلال ایشان از لحاظ مالی یک استدلال صحیحی بود . ما حاضر شدیم که نصف این ملک را به ایشان بفروشیم و پولش را از ایشان دریافت کنیم . فکر خودمان هم این بود که با این فروش نصف این ملک و دریافت وجهش ما تا حدود زیادی COUVERT میشویم . یعنی اگر ریسکی هم درآینده باشد ریسک ما روی نصف ملک است نه روی همه ملک . از اینجهت آن شرکت را با ایشان تشکیل دادیم و یکی از برادرهای من برادر بزرگ من مدیر عامل شرکت شد ، ایشان هم رئیس هیئت مدیره . و این شرکت شروع کرد به کار . کار این شرکت خانه سازی بود و فروش خانه ، نه فروش زمین و نه مقاطعه کاری .

س - بله .

ج - پروژه شهرسازی را ما بوسیله مهندسین مشاور انگلیسی انجام دادیم که خوب ، پروژه شهرسازی را یک مؤسسه انگلیسی برای ما انجام داد . یعنی اول مشاور ایرانی داشتیم بعد از چند ماه که کار کردند کار صحیحی ارائه ندادند . از اولین به اصطلاح زیربناهایی که ما شروع کردیم به ساختن غلط بودن و ناصحیح بودن کار اینها آشکار شد . از اینجهت یک شرکت انگلیسی را بعنوان تهیه کننده ماستر پلان استخدام

کردیم قرارداد بستیم که پلان اینجا را آنها تهیه کردند و ما شروع کردیم به کار زیربنائی. از قبیل لوله‌کشی آب، تصفیه خانه، آسفالت خیابان‌های اصلی، انداختن خیابان‌ها و پروژه برای چهل هزار واحد مسکونی پیش‌بینی شده بود با تمام خصوصیات که یک شهرسازی مدرن از لحاظ جوابگوئی به خواست‌های مردم و نیازمندیهای مردم کافی باشد. خوب، این کار بسیار سنگینی بود و از همان بدو امر ما به هر کدامیک از این به اصطلاح، مراجع دولتی که باید تسهیلاتی برای این کار قائل بشوند مراجعه کردیم با جواب منفی روبرو شدیم و با کارشکنی. خیلی روشن بود که این کارشکنی‌ها به چه علت است، مثلاً برق که یک مجموعه چهل هزار واحد مسکونی احتیاج به برق دارد دیگر. برق می‌خواستیم بگیریم میگفتند نمیتوانیم بدهیم. برق خصوصی می‌خواستیم نصب کنیم میگفتند قدغن است. و قدغن هم بود یعنی برق را باید دولت میداد. پس کار ما به این ترتیب فلج میشد. آب‌رسانی را خوب خودمان آبش را داشتیم با وجود این کار آب‌رسانی و تصفیه‌خانه و اینها را همه را ساختیم و در اختیار دولت گذاشتیم چون که کار دولت بود کار ما نبود. این مشکلات از اولین روز کار ما شروع شد و شروع شد

_____ وجود اینکه شرکای ما فاضل رشیدیان ارتباطاتی داشتند مستقیم با شاه،

س- بله.

ج- با وجود این مشکلات دائم و یکی پس از دیگری بروز میکرد که خوب، برای ما باید این پروژه بکلی تعطیل میشد بعد از اینکه بالاخره در همان وهله اول آلودگی سنگینی ما پیدا کرده بودیم، یا باید مشکلات را بهر تقدیر رفع میکردیم. برای رفع هر یک از این مشکلات از آن پائین گرفته تا بالا و هر چه بروید شما به بالا ما مجبور بودیم که پول بدهیم و مشکلات را با پول حل کنیم. البته مدیرعامل شرکت مسئول این کارها بود انجام میداد. از کم و کیف و چگونگی اش من هیچ اطلاعی ندارم همین قدر در مجموع میدانستم که باید با پرداخت این قبیل پولها این قبیل مشکلات را از بین برد.

تا اینکه ما شروع کردیم به خانه سازی. اولین اقدامی که کردیم ما دوهزار خانه ارزانقیمت، یعنی در سال ۵۵ خانه‌ها را به دانه‌ای سی و پنج هزار تومان سیخته مترزمین

یک ساختمان یک طبقه، سه اتاق خواب، یک اتاق نشیمن، یک سالن پذیرایی با نهارخوری، آب و برق و تمام وسائل حتی کولر برای تابستان ها، آماده خانه‌ای سی و پنج هزار تومان ما به مردم فروختیم که از شروع ساختمان روی نقشه بود. یک بیش‌قسط ده درصد می‌گرفتیم و تا برود خانه تحویل بشود بتدریج بقیه پولش را می‌گرفتیم و این خانه‌ها را در ظرف یک سال ونیم به خریدارها تحویل دادیم. که این خریدارها کسانی بودند که هرگز تصور اینکه در عمرشان صاحب یک چهاردیواری متعلق به خودشان بشوند نداشتند و البته سی و پنج هزار تومان برای ما سودی نداشت البته ضرر نداشت ولی سود نداشت بهیچوجه و ما این را جزء سرمایه‌گذاری کار خودمان حساب می‌کردیم برای اینکه بهرجهت دو هزار خانه وقتی مسکونی شد آنجا یک حالت شهریت بیشتری پیدا میکند. در این گیرودار بود، خوب البته یک عده‌ای هم می‌آمدند زمین‌های مختلف نه قطعات کوچک، پنجاه هزار متر بیست هزار متر، بعد از اینکه این خانه‌ها شروع شد به ساختن، از ما می‌خریدند و خودشان تمامشان سازنده بودند. خودشان خانه‌هایی می‌ساختند برای خودشان و می‌فروختند. برای این گیرودار شرکت‌های، دولت ایران یک قراردادهایی با کمپانی‌های بل هلیکوپتر و گرومن، قراردادهایی منعقد کرد برای نیروی هوایی. یکی با گرومن بود که یک عده زیادی کارشناس آمریکایی برایشان استخدام کرد که بیابند برای تعلیمات ا-۱۴ در اصفهان مرکز پایگاه هواپیماهای اف-۱۴ اصفهان بود. و فرودگاه تازه‌ای که الان فرودگاه اصفهان آنجاست، آن وقت می‌ساختند به همین منظور که پایگاه هوایی اف-۱۴ باشد، این نزدیک همین شهرسازی ما بود. بنابراین این اینها برای خانه‌های کارمندانشان احتیاج داشتند به خانه، بهیچوجه نمیتوانستند اینها را متفرق برایشان خانه بگیرند و لازم بود که در یک مجموعه متدبیرانه خانه بگیرند. کی باید برای اینها خانه فراهم کند؟ صنایع نظامی ایران که در رأسش ارتش بود طوفانیان بود. ارتش بود طوفانیان با ما وارد مذاکره شد که، "ما می‌خواهیم شما یک مقداری خانه برای ما بسازید ما از شما اجاره کنیم." گفتیم، "ما توانایی این کار را نداریم که" در حدود دوهزار خانه می‌خواستند، "دوهزار دوهزار و پانصد تا خانه

ما برای شما بسازیم که شما از ما اجاره کنید و شما اگر هر قدر هم اجاره تان سنگین باشد این برای ما عملی نیست و کار ما خانه ساختن برای اجاره نیست. کار ما فروختن خانه است." بعد از مذاکرات بسیار طولانی به این نتیجه رسید که این موافقت اینها حاصل شد که از ما این مقدار خانه را بخرند. نقشه و مشخصات بدهند، قیمت طی کنند و این خانه‌ها را از نو بسازند. مهندس و مشاور هم بگذارند و بتدریج که کار ساختمان پیش می‌رود به ما پول بدهند. این اولین معامله‌ای بود که ما با سازمان صنایع نظامی کردیم. و من وارد جزئیاتش نمی‌شوم، که در طول کار ساختمانی چه مایمبول‌ها چه گربه رقصانی‌ها، چه کارها که میشد و برای هر روزی مشکلاتی و برای حل هر مشکلی احتیاج به پرداخت وجوهاتی بود که باید پرداخته میشد. بعد هم قراردادی با بیل هلیکوپتر بسند برای ساختن یک کارخانه هلیکوپتر سازی. چون مجموعه خانه‌های گرومن شان در شهرک ما بود برای اینکه این آمریکایی‌ها یک جا باشند اینها تصمیم گرفتند که یک زمینی بخرند در نزدیک شاهین شهر برای ساختمان کارخانه و خانه‌هایشان را بر آنجا سازند. برای آن کارها هم با ما وارد مذاکره شدند و قرارداد بستند. ما البته برای تشویق زمینی که برای کارخانه می‌خواستند بخرند ما مجانی در اختیار دولت گذاشتیم. در حدود دو میلیون متر زمین ما این را هدیه کردیم به دولت برای ساختن کارخانه بیرون شهر خودمان که هیچ تعهدی برای تأسیسات شهری ما رویش نداشتیم به قیمت خیلی ارزان در حدود متری چهار رینج تومان آن زمین را که خودمان هم همین حدود خریده بودیم، در اختیار کارخانه گذاشتیم که کارخانه‌شان را آنجا بسازند. خوب، این به اصطلاح یک اگر اسمش را بخواهید بگذارید، یک *business* بود. وقتی کارخانه‌شان اینجا بود طبیعتاً "خانه‌های کارکنانشان کارمندانشان هم باید در این شهر تأمین کنند. آنها هم مملکتشان بود چون یک مقداری دوهزار خانه قرارداد بسته بودند و بقیه‌اش هم قرارداد بقیه را هم بستیم که آن قرارداد هرگز عملی نشد و منجر شد به، که آن خیلی بزرگ بسود در حدود چهار پنج هزار خانه بود. عرض کنم حضورتان که، با به پای این قراردادها ما

خانه‌های دیگر هم میساختیم برای مردم ، خود مردم میساختند . بطوریکه وقتی ما ایران را ترک کردیم شاهین شهر در حدود سی هزار نفر ساکن داشت . آب و برق مرتب ، تلفن مرتب ، تلفن مایکروویو برایش گرفته بودیم یعنی شما از همین پاریس مستقیماً میتوانستید با آنجا تماس بگیرید آنجا با اینجا . و در کل کار یک عمل واقعاً سازنده‌ای بود در ایران که ما انجام میدادیم و اگر فرصت داده بودند و این کار تمام میشد شاید یکی از بهترین نمونه‌های شهرسازی در ایران بود که هرگز شما این را مقایسه‌اش نکنید با شهرک‌های قلابی که دیگران میساختند . چهار تا خط میکشیدند روی زمین و فقط کارشان فروختن زمین بود ، این نبود . ما وقتی آنجا را ترک کردیم ما شین آلانی که برای شهرسازی داشتیم شاید بیش از سیصد میلیون تومان قیمت داشت که تمامش را بردند اینها فروختند معلوم نشد چه کردند . باغاتی که ما در آنجا داشتیم ، ما در حدود دویست هکتار باغ پسته زیربار داشتیم که اینها را بکلی از چیز شهرسازی خارج اش کردیم بعنوان یک هم باغی باشد در جوار شهر ، و هم پسته میدانید یک درخت ذیقیمت است .

س- بله .

ج - اکثر این درخت‌ها را سازمان مستضعفین بریده و چوبش را فروخته . عرض کنم حضورتان ، و خسارات عمده‌ای که این جوری ، آنجا دیگر نه آبش مرتب است ، نه برقش ، تمام کسانی که آنجا ساکن هستند گاهی با ما تماس میگیرند خیلی ناراحت هستند که اصلاً دیگر این شهر از آن حالت خارج شده . بهرجهت چیزی را که من میخواستم بگویم به شما اینستکه در زمان حکومت آریامهر هیچ کار به اصطلاح، هیچ business ی که از یک درجه‌ای از اهمیت برخوردار بود ممکن نبود بدین آلودگی و پرداختن رشوه بتوانند عملی بشود و پیشرفت بکنند .

س- اسم این شرکت چه بود آقای برومند؟

ج - شرکت عمران شاهین شهر .

س- شرکت عمران شاهین شهر . آقای علم و آقای هویدا در این جریان چه نقشی

باید رشوه بدهند بطوریکه یک خانه‌ای که بطور عادی برای یک آدمی ممکن بود سیصد هزار تومان دویست هزار تومان تمام بشود با این ریخت و پاش‌ها سر میزد به یک میلیون تومان .

س- خیلی متشکرم . من این بخش‌نوار دوم شما را در اینجا خاتمه میدهم . خیلی ممنون .

روایت کننده : آقای دکتر عبدالرحمن برومند

تاریخ مصاحبه : ۳ ژوئن ۱۹۸۵

محل مصاحبه : شهر پاریس ، فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۳

س- آقای برومند من میخوام از شما تقاضا بکنم که بهر دازیم به فعالیت های سیاسی شما . شما در همان زمانی که در بخش خصوصی بسیار فعال بودید و آدم سرشناسی هم بودید در بخش خصوصی ، معهدا در فعالیت های سیاسی شرکت داشتید و آقایانی که صحبت کردند راجع به شما گفتند که شما کمک های مالی هنگفتی به آقای خمینی کردید . من میخوام از حضورتان تقاضا بکنم که راجع به این بخش از فعالیت شما یک مقداری برای ما توضیح بفرمائید .

ج - عرض کنم حضورتان ، همینطور که عرض کردم راجع به کار خصوصی ، در کار خصوصی در واقع من فعالیت عملی نداشتم چون یک شرکتی بود مدیر عامل دیگری داشت و من همیشه در تهران بودم در همان وقت و کار اصلی من وکالت دادگستری بود .
س- بله .

ج - و حفظ ارتباطات سیاسی با دوستان جبهه ملی . و اما راجع به کمک های هنگفتی که فرمودید ، بنده کمک های سیاسی میکردم به جبهه ملی در اروپا و این کمک ها را از طریق آقای بنی صدر که عضو جبهه ملی دوم بودند بعد هم جبهه ملی سوم ، که من این اول و دوم و سوم را اصولاً برایش نه محملی میتوانم قائل بشوم . ایشان صدقی بود در جبهه ملی وقتی دانشجوی بود در ایران کار میکرد وقتی آمد به فرانسه ارتباطش را با جبهه ملی حفظ کرد و وقتی که جبهه ملی در داخل ایران امکان عملی فعالیت دیگر نداشت ایشان و دوستان جبهه ملی اش در اینجا یک فعالیت هایی در حدود پخش کردن یک نشریاتی از جمله

س- نشریات " راه صدق " .

ج - " راه صدق" بله. نشریات منتشر میکرد. من برای این کار به ایشان کمک میکردم و حتی میتوانم بگویم تمام هزینه این کار را من شخصاً بعهده داشتم. چا پخانه برایشان خریدم ، عرض کنم به حضراتان که، هر سال که میآدم تابستانی به اینجا کمک میکردم به آنها تا وقتی که راجع به آقای خمینی پرسید. راجع به خمینی مسئله این بود که اصولاً ما خانواده ما هم پدرم و هم خودمان اعتقادات مذهبی داشتیم بدون اینکه آخوند باشیم یا جنبه روحانیت داشته باشیم یا جنبه تقدس. ولی معتقد بودیم به اسلام و معتقد بودیم که بالاترین چیزی که ما ازمان ساخته است برای این اعتقادمان بکنیم این وجوهات شرعی است که باید بپردازیم، خمس نکات، سهم امام، که هزینه اصولاً آدمهای فقیر و مستضعف میشد. تا پدر من زنده بود این جور وجوهاتش را میداد به مرحوم بروجردی. بعد از اینکه پدرم فوت شد تا بروجردی زنده بود ما این کار را میکردیم.

س - یعنی سهم امام را شما میپرداختید.

ج - بله سهمی که به خودمان تعلق میگرفت میدادیم به مرحوم بروجردی. وقتی بروجردی فوت شد، خوب، این یک رابطه ما داشتیم بین آقای بروجردی و خودمان که توسط آن رابطه که یکی از بازاریهای اصفهان بود هنوز هم حیات دارد، مرد متدین و مرد درستکاری است ما وجوهات را از طریق ایشان به مرحوم بروجردی میرساندیم و رسید میدادند معمولاً آخوندها وجوهاتی که دریافت میکنند رسید میدهند. بعد از اینکه مرحوم بروجردی فوت شد باز ما وجوهات را توسط همین شخص میپرداختیم که پاره‌ایش را اول که مربوط به آقای شریعتمداری یا آقای گلپایگانی اینها میپرداخت و بعد شروع کرد ایشان ارتباط پیدا کردن با آقای خمینی در نجف و نه تنها وجوهاتی را که ما میدادیم به ایشان میپرداخت از دیگران هم که این آقا مورد اعتمادشان بود میگرفت برای او میفرستاد البته بسیار خطرناک بود برایش و این یک سرد شجاعی بود که این کار را میکرد و از این جهت هم این کار را میکرد که ایشان اصلاً در زمان صدق از بازاریهای مدقی اصفهان بود طرفدار صدق بود، آشنائی

شخصی من با ایشان هم در رابطه با مصدقی بودنش بود. خوب، طبیعی بود که یک مصدقی مسلمان معتقد به پرداخت وجوهات شرعی و وجوهات شرعی اش را به کسی میپردازد که با آن رژیمی که ضد مصدقی بود مبارزه میکند و بین روحانیون تنها کسی که این کار را انجام می‌داد خمینی بود.

س- بله.

ج - پس کمک فوق العاده‌ای هنگفتی به آن معنی به خمینی من نمی‌کردم. همان وجه شرعی را که باید به یک مجتهد دیگری می‌پرداختم به آقای خمینی می‌پرداختم. این بود تا سال فکر میکنم ۴۷ و ۴۸ و اینها ۴۹، ۵۰، که یک سفری که به اروپا آمده بودم آقای بنی صدر به او گفتم که من برای خمینی وجوهات شرعی می‌فرستم. گفت: "آقا چرا توسط من نمی‌فرستی؟" گفتم: "چرا آنجا ما رابطه داریم می‌رود می‌آید. خطر هم‌برایش دارد بیچاره این کار را میکند." گفت: "خوب، هم برای اینکه خطر او را کم کنیم و هم توسط من بفرستید که من این وجوهات را که به آقای خمینی می‌برم ده در صدش را برای کارهای سیاسی از او می‌گیرم و این کار را از طریق من بکن که ده در صد هم بیاید برای کار سیاسی خودمان." گفتم: "من حرفی ندارم." از آن تاریخ به بعد وجوهات شرعی که من پرداختم توسط آقای بنی صدر از طریق پاریس برای ایشان فرستادم رسید هم می‌گرفتم رسید به امضای آقای خمینی می‌آورد، ده درصد خودش هم خودش میداد است دیگر با آقای خمینی به من مربوط نبود.

س- برای اینکه من در مصاحبه‌ای که با ایشان داشتم ایشان به من گفتند که شما یعنی آقای دکتر برومند به آقای بنی صدر گفتند که من موقعی حاضریم کمک را ادا می‌دهم که شما یک کاغذی از آقای خمینی بیاورید.

ج - نه، نه آن رسم بود. نه ببینید رسم است آن تمام آخوندها تمام مراجع تقلید س- بله.

ج - وقتی سهم امام را می‌گیرند رسید میدهند.

س- بله.

ج - توجه فرمودید ؟ و خیلی آدم های ابله هستند که این رسیده ها را تور کفن شان میگذارند و وقتی میمیرند میبرند باخودشان به خیالشان آنجا رسید میشود ارائه داد و از این حرف ها .

س- پس شما فقط آن رسید را مطالبه میکردید ؟

ج - بله برای اینکه این پول برسد به او . میرسد به آن و آن رسید را من مطالبه میکردم . این بود تا وقتی که آقای خمینی آمد به پاریس و چند روز بعد که من در نوفل لوشاتو ملاقاتش کردم ، از آن تاریخ هر نوع پرداخت وجوه شرعی را به ایشان قطع کردم . چون اولین ملاقات با ایشان برای من دو چیز را ثابت کرد . (۱) اینکه ایشان ملی نیست . (۲) اینکه ایشان رسالت الهی ندارد و حتی در مقام یک مجتهد جامع الشرایط هم تقوای کافی برای دریافت سهم امام ندارد .

س- ممکن است دلیل این برداشتهای خودتان .

ج - بله کاملاً .

س- را برای ما توضیح بفرمائید ؟

ج - کاملاً . در اولین ملاقاتی که بنده با ایشان کردم که ملاقات عام بود یعنی پیش از ظهری بود رفتم به نوفل لوشاتو همه آنجا بودند یک عده زیادی . ایشان ازبالافانهای که بود تویش ، چون ایشان اول یک خانه ای بود در آن زندگی میکرد بعد یک خانه دیگر روبروی آنجا هم گرفت و منتقل د ، که من در هر دو جا با ایشان ملاقات کرده بودم .

س- بله .

ج - ایشان آمد و زیر آن درخت سیب معروف نشست و شروع کرد به صحبت کردن و چیزی که گفت که آنجا من یک یکه ای خوردم ، بافقاری در این که نهضت فعلی مردم ایران از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغاز شده . خوب ، برای یک مصدق عضو جبهه ملی ، عضو شورای جبهه ملی که از همان وقتی که دانشجوی دانشگاه بوده در تهران به مصدق عشق میورزیده و راه و رسم مصدق را یک مکتب عالی ملی تلقی کرده بوده این صحبت یک خرده سنگین است . چون اگر حرکتی در ۱۵ خرداد هم پیش آمد ما این حرکت را باز دنباله

نهضت صدق و نهضت ملی ایران میدانسیم . از این جهت وقتی صحبت ایشان تمام شد وقت من به پرسش گفتم که ؛ " این حزب آقای خمینی یا ایشان آگاه نیست که بایسد شما آگاهش کنید یا اینکه خدای خواسته یک منظوری در این کار است . چطور آغاز جنبش مردم ایران ۱۵ خرداد است ؟ پس نهضت مشروطیت اولاً چه ؟ و در ثانی نهضت ملی شدن نفت و نهضت ملی ایران به رهبری صدق چه ؟ " گفت ؛ " این مطالب را خودتان به او بگوئید . " گفتم ؛ " من ایشان را میخواهم ملاقات کنم . " گفت ؛ " من میگویم و به شما اطلاع میدهم . " آمدم به هتل دو سه ساعتی بعدش آقای بنی صدر به من زنگ زد و گفت ؛ " آقای خمینی ساعت ۸ بعد از ظهر آنجا منتظر هستند که شما را تنها بپذیرند و با شما صحبت کنند . " بنده رفتم یک تاکسی گرفتم و ساعت ۸ بعد از ظهر خودم را رساندم آنجا و رفتم از یک بالافانه بالا یک اطاقی بود اول که گوش تا گوش آخوند و غیر آخوند که بوی تعفن کثافت هم توی آن اطاق می آمد ، توی آن اطاق ما دو سه دقیقه نشستیم و بعد یک اطاق دیگر که درش آنجا باز میشد ما را راهنمایی کردند آنجا آقای خمینی تنها روی تشک نشسته بود عمامه اش هم روی زمین بغل دستش بود و من رفتم آنجا توی آن اطاق چهارزانو نشستم و با ایشان صحبت کردم . ایشان راجع به جبهه ملی صحبت کردند . اول گفت که ؛ " چرا ؟ " البته بعد از هفت سال آنچه که من بادم میآید یعنی نکاتی را ، یک ساعت ونیم من صحبت کردم با ایشان .

س - بله ، بله .

ج - شما پرسیدید که به چه دلائلی دیگر این دلائل را میخواهم برایتان بگویم .

س - بله .

ج - یکی از ایرادات ایشان این بود به جبهه ملی که " چرا اسمش را نمیگذارید جبهه ملی اسلامی و جبهه ملی ؟ " گفتم ؛ " (۱) اینکه این اضافه کردن اسلامی را به جبهه ملی من یک حشو قبیح میدانم برای اینکه یک ملتی است قاطبه مردمش مسلمانند - اکثریت کسانی که جبهه ملی را تأسیس کردند مسلمانند بقیه مسلمانند و اضافه

کردن اسلامی به جبهه ملی این یک توهینی است به سایر مسلمین ایران . یعنی شما نیستید مسلمان ما فقط مسلمان هستیم . (۲) اینکه جبهه ملی یک جبهه ملی است و در میان مردم ایران زردشتی هست مسیحی هست . عرض شود که ، چگونه میشود که از وجود این اشخاص بشرط اینکه ملی باشند آزادیخواه باشند استفاده نکرد و منحصر کرد جبهه ملی را بسه مسلمان ؟ " ایشان البته سکوت کرد بعد گفت ، " در جبهه ملی مارکسیست ها هستند . " گفتم " مثلا ؟ " گفت ، " مثلا " خلیل ملکی . " من خنده ام هم گرفت ، گفتم ، " آقا خلیل ملکی سالهاست قوت شده . گذشته از این یک وقتی ایشان عضو حزب توده بود بعد منشعب شد دشمن اینها بود اینها به خویش تشنه بودند و حالا اصلا " حیات ندارد که مارکسیست بود یا نه ؟ " گفت ، " چرا ، حزبی که با شما است . " اصلا " نمیدانست واقعا " که خلیل ملکی کیست ؟ زنده است ، نیست ؟ بعد پرسید که ، " حزبیست در شما شرکت میکند حالا . " گفتم ، " واله حزبی به آن معنی که مرحوم خلیل ملکی اول داشت که وجود ندارد . یک انشعاباتی در آن شده بعضی جدا شدند بعضی هستند . سوسیالیست ها هستند که الان در جبهه شرکت دارند و نماینده شان هم در جبهه ملی آقای شایان است . آقای شایان نه تنها بیدین نیست کافر نیست ، خودش روحانی زاده است مسلمان است و مطلقاً " کمونیست نیست . البته معتقد به یک تعدیلی در امور اجتماعی است ولی کمونیست نیست و درست عکس ضد کمونیست است و صد در صد ملی است . " بعد گفتم ، " شما چرا چسبیدید به قانون اساسی ؟ " گفتم ، " قربان در یک مملکتی که یک رژیم می این چنینی حاکم است وقتی کسی بخواهد مبارزه بکند مسلحانه هم نیست مبارزه اش ، مخفی هم نیست ، باید جنبه قانونی داشته باشد . و تنها سنگری که ما داریم که قانون اساسی باشد آن را نباید رها کنیم چون متکی به قانون اساسی مبارزه میکنیم و این همه ضایعات داریم وای به حال آن که از قانون اساسی هم صرفنظر کنیم دیگر قانونا " خون ما مباح میشود برای این دستگاه . " گفت که ، عین عبارت است ، دستش را گذاشت روی زانوی من که نشسته بودم پای تشکش ، گفت که ، " اگر توی این خط هستید که این پسره باید برود ، اینها مطلبی نیست اهمیتی ندارد . مسلمان بیاید نباید غیر مسلمان باشد ،

مذهبی باشد نباشد ، مارکسیست باشد نباشد ، اهل مطلب اینستکه توی این خط باشد. اگر این یک فرمتی است ها ، " عین عبارتش است ، " اگر این فرصت گذشت دیگر محال است ها ، دیگر تا ابد نمیشود ، ها . " این درست ؟ خوب ، اینجا من فوری نتیجه گرفتم که ایشان صد در صد رسالت الهی ندارد . چون کسی که رسالت الهی داشته باشد برایش مفهومی ندارد که اگر نشد ابد و تا ابد نمیشود و محال است و اینها دیگر نیست . بسک راهی دارد میروود و دارد میروود و اگر داشته باشد باز برایش مطرح است که مسلمان باشد یا نباشد. توجه فرمودید ؟ مارکسیست باشد یا نباشد ؟ اگر گفت مطلبی نیست فقط منظور رفتن این پسر است : این دیگر جنبه سیاسی مطلق پیدا میکند جنبه مذهبی آقای خمینی برای من از بین رفت . پس دیگر از این ساعت بنده آقای خمینی را مستحق دریافت سهم امام و وجوهات شرعی نمیدانستم بهمین جهت هم دیگر بسک شاهی من بابت این کار در تمام مدتی هم که در پاریس بود چندین دفعه هم آمسدم دیدمش یک شاهی به او ندادم . و این را به بنی صدر هم گفتم وقتی بنی صدر گفت ، " چیزی به آقا نمیدهی . " گفتم ، " نه دیگر آقا چیزی از این بابت نمیتوانند بگیرد . از این به بعد من سهم امام را به شریعتمداری یا دیگران خواهم داد . " بعد ایشان یک مرتبه دیگر هم مطرح کرد که خیلی برابم جالب بود . ها ، من آن وقت مطرح کردم ، گفتم ، " آقای خمینی، شما امروز مطلب چیز را مطرح کردید مطلب اینکه حرکت از ۱۵ خرداد ۴۲ آغاز شد و من تعجب کردم . گفت ، " چرا تعجب کردی ؟ " گفتم " برای اینکه، شما بکلی فراموش کردید که در مملکت یک نهضت مشروطیتی هم بود ، بعد از آن از آن مهمتر که هم دنباله آن بود و هم مهمتر از آن، نهضت ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق بود . اگر آن نبود هرگز ۱۵ خرداد بوجود نمیآمد . " گفت ، آقا وارد بحث شد خیلی تند که ، " تخیر همچنین چیزی نیست . این الهی است . " حالا کسی که الان بنده دو دقیقه نیست که از الهی بودنش به من ثابت شده که نیست . " آن سیاسی بود . اولاً نهضت مشروطیت را شما که یک مرد متدین پیامبرگونه‌ای مثل شیخ فضل اله اعدام شد . " من دیگر اصلاً ، اصلاً دیگر آب سرد روی سر من ریخته

شد . مرتیکه ، این چیز دیگریست اصلاً . بعد خلاصه من اصرار که ملی شدن نفت همچین و آن ، البته آن وقت دیگر نگفت که مثل بعد که گفت ، " صدق سیلی خورده " و فلان و اینها .

س- بله .

ج- آن وقت این جرأت را نکرد . آخرش دید من ول کن معامله نیستم ، گفت ، " خوب ، اقلاً یک چیز است اینکه بگوئیم این پسر باید برود همه میفهمند ، اما ملی شدن نفت و چه منافعی برای مملکت دارد را همه نمیفهمند یک عده معدودی میفهمند " به آن هم گفتم ، گفتم ، " پس شرط اینستکه شما برای اینکه رهبر مردم هستید هدایت میکنید مردمی را هم که روشن نیستند شما روشن کنید که آن چه بود و چه کرد؟ " اینها تمام شد وقتی آدم بیایم بیرون ، گفت ، " مطالبی که با هم صحبت کردیم بین خودمان باشد . از اینجا بیرون نرود . " خوب ، ببینید من سه تا دلیل پیدا کردم . (۱) ایشان جنبه روحانی به معنای آخوندی که تقوای دریافت سهم امام و بمصرف رساندن صحیحش را داشته باشد ندارد . (۲) ملی نیست . نه تنها ملی نیست ، ملی است . نه تنها آزاده نیست ضد آزادی است . کسی که شیخ فضل اله برایش آن مقام و منزات را داشته باشسد . (۳) بعد ریاکار و سالوس هم هست چون به من میگوید مطالبی که با هم صحبت کردیم ؛ از اینجا بیرون نرود . این دلالتی بود که من بطور کلی خمینی را شناختم . دیگر از هر نوع پرداخت سهم امام به ایشان خودداری کردم ، و سوم از همان لحظه به تمام دوستان جبهه ملی چه گزارش این ملاقات و چه ملاقات های دیگری که همه اش از طرف جبهه ملی بود با ایشان کردم ، هشدار دادم ، تذکر دادم که این دشمن ماست . این دشمن ملی گرائی است . این دشمن ناسیونالیسم است .

س- من الان میخواستم از حضورتان سؤال کنم که آیا شما این مطالب و این برداشتهای خودتان را به اطلاع آقای صالح ، آقای دکتر سنجابی ،

ج- آقای صالح

س- آقای حقشناس ، آقای داریوش فروهر و

ج - آقای صالح که بهیچوجه چون فعالیتی نمیکرد .

س - بله .

ج - ضروری نداشت ، ولی در هیئت اجرائیه جبهه ملی بنده این مطالب را مطرح کردم .
بخصوص وقتی که جبهه ملی یکی از اعضای که دکتر مشری بود

س - بله .

ج - جزء هیئت اجرائی اش و غالباً " غایب بود ، من به جای ایشان در خود هیئت اجرائیه شرکت میکردم . تمام این مطالب را نه این دفعه دفعات بعد تمام چیزهایی ، حتی آن وقتی که پیام آقای سنجابی را به ایشان رسانده بودند بعد از آن سه ماهه بود .
که " خوب ، ما سه ماهه را هم شما فرمودید و امضاء کردیم . شما میفرمائید این سرود و این هم نمیرود و مملکت هم درب و داغون است و این حلقه مفقوده ، " عین عبارتش است . " کجا پیدا کنیم و چه میفرمائید ؟ چه باید کرد ؟ " و من اول که وارد شدم
گفت ، " آقا ، من خود شما را به اسم خودت میپذیرم در اطلاق هم باز است . ولی جبهه
مبهمه سرم نمیشود ها ، " این

س - آقای خمینی گفتند ؟

ج - بله . بعد هم گفت به ایشان ، پیام هایش را دادم ، گفت ، " به ایشان بگوئید
این کارها به شما مربوط نیست . من هر وقت هر چه مصلحت باشد خودم اعلام میکنم . "
که من رقتم تهران و گفتم .

س - بله . قبل از اینکه آقای دکتر سنجابی مسافرت کنند به پاریس و آن اعلامیه سه
ماهه ای را امضاء بکنند ، شما گزارش این برداشتتان را دادید به آقای دکتر سنجابی ؟
ج - بله عیناً ، " عرض کنم ، اجازه بدهید ، در همین جلسه قبل از اینکه بروم
آقای خمینی

س - بله قبل از امضای آن اعلامیه سه ماهه ای .

ج - خمینی را ببینم . قبل از اینکه بروم آقای خمینی را ببینم با آقای سنجابی صحبت
کردم که " من دارم میروم ایشان را میبینم . " ایشان گفت ، " اگر ملاقات خصوصی داشتی با

او و صحبت کردی یک سنداژ بکن. چون من قرار است بروم برای بین الملل سوسیالیستها بروم به کانادا
س- بله.

ج- اگر ایشان مرا میپذیرد من از طریق پاریس بیایم بروم .
س- این صحبت در ایران شد با آقای دکتر سنجابی ؟
ج- با تلفن آقای سنجابی به پاریس به من گفت .
س- بله .

ج- گفت، " و اگر میدانی نمیپذیرد به من اطلاع بده که من اصلاً به پاریس نیایم. میروم به لندن و از آنجا میروم به کانادا" که من در همین جلسه ملاقات این حرف را زدم به ایشان . گفتم ، " آقای سنجابی احتمالاً برای مسافرت به کانادا از پاریس رد میشود، اگر آمد اینجا خواست شما را ملاقات کند شما موافقت دارید یا نه ؟" گفت، " البته در اطلاق من به روی امثال شما باز است . " حالا در آنجا هم این را هم به شما بگویم که چندین دفعه گفت که ، " من که غرضی ندارم من میخواهم این پسره برود که شما بتوانید حکومت کنید من هم بروم قم دعاگوی شما باشم . " این را هم چندین دفعه گفت . کاملاً آن را هم من میفهمیدم . من تنها کسی هستم شاید که بعد از اولین ملاقات با خمینی دیگر تشخیصی دادم دیگر برای من روشن روشن بود. بنا براین به آنچه که بعد در تهران گذشت از عاشورا از ناسوعا از آن چیزها من بایک نگاه پر سوء ظنی نگاه میکردم و چنان وحشت داشتم و به همه شان میگفتم به رفقایم که نهایت ندارد .
س- شما وقتی که این مطالب را به آقای دکتر سنجابی گفتید؟

ج- اجازه بدهید، اجازه بدهید آقای . این را هم آدم بنده فوری رفتم تهران هم گزارش این جلسه را دادم و هم اینکه آقای خمینی موافق است و آقای سنجابی را میپذیرد .
س- شما وقتی که این برداشتهای خودتان را به آقای دکتر سنجابی گفتید عکس العمل ایشان چه بود ؟ نظر ایشان چه بود ؟

ج- عکس العمل ، سه تا عکس العمل داشتیم که هر سه تا عکس العمل در طول چندین گزارشی

که من در این زمینه‌ها میدادم یک جور بود. عکس‌العمل آقای بختیار تأیید شدید نظر من بود و ابا و امتناع اش با هر نوع همکاری و نزدیکی با خمینی. آقای فروهر — عکس‌العملش این بود که، حتی یک دفعه این طوری کرد، یعنی که "نترس خمینی اگر خواست غیر از آنچه ما می‌خواهیم باشد میکشمش خودم." آقای سنجابی هم با خیلی بزرگواری و بزرگ منشی عکس‌العمل‌های اولیه‌اش این بود که، "نه شما اشتباه میکنید یک مرد پیرمرد روحانی است و این‌ها درست میشود." آخرین عکس‌العملی هم که وقتی به او گفتم گفت "به سنجابی مربوط نیست و خودم تصمیم نگیرم." یک‌لبخند روی لب این مرد محترم ظاهر شد که من ابلهانه‌ترین لبخندی که در عمرم بر لب یک آدم دیدم این لبخند بود و گفت، "نگران نباش آخوند را سمبل میکنیم." که گفتم، "خیلی از مرحله پرتید. این آدم را شما و ما نمیتوانیم سمبل کنیم. شما که گذشته سه ماه‌ای را هم امضاء کردید جبهه ملی را هم کارش را ساختید با این کارتان. ولی از آن اول ما اگر می‌ایستادیم و میگفتیم آخوند یعنی چه؟ اصلاً ما با آخوند نمیتوانیم در یک راه برویم و اینها شاید میتوانستیم نجات بدهیم. ولی حالا دیگر دیر است."

س. — وقتی که آقای دکتر سنجابی بعد از امضای اعلامیه سه ماه‌ای برگشتند به ایران، عرض کنم خدمت شما، مباحثه مطبوعاتی داشتند.

ج. — بله.

س. — آقای دکتر شاپور بختیار هم در آن مباحثه مطبوعاتی شرکت داشتند که بعد — ج. — ما مورین ریختند و آقای سنجابی را با آقای فروهر بردند. بنده هم آنجا بودم.

س. — بله. و وقتی که بعد آقای دکتر سنجابی را بردند پیش شاه

ج. — نه نبردند.

س. — و آنجا مذاکراتی صورت گرفت.

ج. — نبردند پیش شاه.

س. — بعد از اینکه اول بردند زندان.

ج. — بردند زندان، زندان‌شان هم برخلاف دفعات قبلی در یک قصر بسیار مجلی بود در

نزدیکی سعدآباد که یک روز هم بنده رفتم آنجا بدیدنشان دین آقای سنجابی و آقای فروهر .

س - بله .

ج - و آنجا آقای مقدم هم آمد و به این بهانه هم آمد که

س - ارتشبد ناصر مقدم .

ج - بله رئیس ساواک .

س - بله .

ج - گفت ، " من غالبا " خدمت آقایان اینجا میرسم ولی امروز چون شما میآمدید و مدتی هم بود شمارا ندیده بودم خواستم شما را هم زیارت کنم . " و آمد آنجا نشست . یک قدری همانجا نشست بعد گفت که ، " اگر شما صحبتی دارید بکنید با آقایان که من نباید باشم از اطاق بروم بیرون . " خندیدم گفتم ، " نه تیمسار لابد اطراف اینجاست از آن وسائلی که دارید هست و ما هیچوقت درجهه ملی چیز محرمانه ای نداشتیم که این دفعه داشته باشیم . حالا هم همان حرفها است و بعد راجع به سه ماده ای صحبت شد همانجا ، که من گفتم ، " تیمسار شما آقای سنجابی یک کار فوق العاده خوبی کرده برخلاف اینکه خیال میکنند بد کرده . " خوب ، من مجبور بودم که در مقابل غیر و بخصوص دشمن دفاع کنم . گفتم ، " ایشان گفته سلطنت چون این کارها را کرده مشروعیتش را از دست داده معنایش اینست که اگر دست از این تجاوزات قانونی بردارد مشروع میشود دوباره . " و تا این حرف را من زدم آقای سنجابی خیلی خوشحال گفت ، " می بینید تیمسار این است قضیه شما این چیزها اینها را بعضی اعلیحضرت برسانید . "

س - بله . و بعد مثل اینکه حالا من

ج - بعد از اینکه از زندان آزاد شد بعد از آن ایشان را بردند حضور اعلیحضرت که پیشنهاد نخست وزیری به ایشان شد . و این هم پیغام آخری که از سنجابی من برای خمینی بردم همین بود که گفت ، " بنده را بردند آنجا و من به اعلیحضرت عرض کردم که شما باید موقتا " از مملکت بروید بیرون و وزارت جنگ را هم حاضر که خود شما

تعیین کنید ولی وزارت خارجه را باید خود من تعیین کنم . که ایشان موافقت نکردند
من هم قبول نکردم .

س- این پیغام را آقای دکتر سنجابی

ج- این پیغام را آقای سنجابی داد

س- به شما داد که ببرید برای آقای خمینی ؟

ج- بله .

س- شما بردید آقا ؟

ج- بله ، بله .

س- پاسخ آقای خمینی چه بود ؟

ج- اجازه بدهید . اولاً من تصحیح کردم آقای سنجابی را ، گفتم ، " اگر من بگویم که شما گفتید که موقتاً ایشان برود که ایشان دیوانه میشود . " گفت ، " خوب ، راست میگوئی . پس بگو که من گفتم بروید . " بعد گفتم که ، " شما چطور وزارت جنگ را قبول کردید که آن تعیین . " حالا بعد از سه ماهه ای، ها ، اصلاً من تعجب میکردم چرا ایشان وارد مذاکره شده برای اینکه نخست وزیر بشود . " وزارت جنگ مهمتر از همه چیز است چرا این را قبول کردید که آن خودش بگذارد؟ " گفت ، " آن طوری نیست مملحت نیست . بالاخره نظامی ها که زیر بار ما نمیروند . " من آمدم این مطالب را گفتم به خمینی . سرش همینطور زیر بود ، اتفاقاً " بنی صدر هم آنجا بود که به من گفت ، " سید ابوالحسن برود یا میتواند بماند ؟ " گفتم ، " ایشان میتوانند بمانند چرا برود ؟ " بنی صدر نشسته بود آنجا من این پیغام ها را دادم . خوب گوش داد و بعد گفت ، " این دو سه تا کلمه حرف یک ساعت طول کشید؟ " چون اعلامیه جبهه ملی بود که رئیس ساواک ایشان را برد به پیش شاه و یک ساعت طول کشید . اول پرسید که ، " ایشان را برد پیش شاه؟ " اینجوری نگاه کرد . " که جبهه ملی اعلامیه میدهد که برد پیش شاه؟ " گفتم ، " خوب ، بله رفته دنبالش و برده . " گفت ، " این دو سه کلمه حرفی که شما زدید یک ساعت طول کشید؟ " گفتم ، " واله من که نبودم آنجا . من یک پیغامی از طرف آقای سنجابی برای

شما می‌آورم من چه میدانم چقدر توی راه بودند ، چقدر آنجا معطل شده ، چه حرف‌های دیگری زده شده ، این پیغام ابان را من به شما میدهم . " که بعد از این بی‌بسام آن هم بود که ، " پس ما چکنیم ؟ شما میگوئید این برود این هم نمیرود . " بلند شد گفت ، " فزولی به شما مربوط نیست . من خودم به موقع تصمیم میگیرم . " ایمن آخرین ملاقات من با ایشان بود در اینجا . و بعد هم البته یک سری در رابطه با اینکه نیاید به ایران با بنی صدر دائم در ارتباط بودم که ، " ایشان اگر بیاید ممکن است بکشندش . فلان است ، نیاید ، مملکت فلان است . " بختیار البته آن وقت نخست‌وزیر بود . که آقای بنی صدر یک روزی به من گفت که ، " به آقای بختیار بگوئید که ایشان میگویند اگر شما استعفا بدهید درخشان ترین جا را در انقلاب ایران خواهید داشت . " من رفتم به نخست وزیری و این پیام را به ایشان رساندم . ایشان گفت ، " همین جا شما در اطاق من آقای بنی صدر را بگریه و بگوئید به آقا بگویند که آقا که خوردند من استعفا نمیدهم . " من هم عین همین عبارت را ابلاغ کردم به آقای بنی صدر . بعدها بنی صدر به من گفت که ، پیغام داد برایم که " من نگذاشتم ملاقات بین بختیار و خمینی رخ بدهد . علتش هم این بود که ممکن بود که خمینی خر بختیار بشود . " گفتم که ، " آقا آن که چیز بود ایده‌آل بود برای ما . " گفت ، " نه پس تکلیف من چه بود ؟ "

س - بله . آقای دکتر برومند در این جریان نخست‌وزیری آقای دکتر بختیار و اعلام اخراج آقای دکتر بختیار از جبهه ملی بوسیله گروه آقای دکتر سنجابی و فروهر ، شما در کجای این قضیه قرار داشتید

ج - بنده آن وقت که ایشان را

س - و چه نظری داشتید ؟

ج - ایشان را اخراج کردند از جبهه ملی من در ترانسه بودم ، توجه فرمودید ؟

س - بله .

ج - و دو روز یا سه روز بعدش رفتم به ایران که بهمین مناسبت خود من هم دیگره‌گرز در آن شورا شرکت نکردم .

- س- بله . آن نامه‌ای که آقای دکتر بختیار نوشتند به آقای خمینی ، عرض کنم ، آیا نوشتن این نامه تحریر این نامه در جلسه‌ای مطرح شد صحبت شد راجع به آن ؟
- ج - نه در جبهه ملی .
- س- تصمیم گرفته شد
- ج - در هیئت دولت .
- س- در هیئت دولت . شما که عضو هیئت دولت نبودید ؟
- ج - نه نبودم
- س- ولی آن موقع
- ج - ولی اطلاع داشتم .
- س- با جبهه ملی هنوز همکاری نداشتیـــــــــــــــ ؟
- ج - با جبهه ملی من دیگر نه . یعنی دیگر بکلی در شورا نرفتم .
- س- بله .
- ج - توجه فرمودید ؟ و ارتباطی دیگر بعنوان ارگانیکی و چیز با جبهه ملی نداشتیم . چندین دفعه هم به من تلفن شد که ، " چرا نمیآئید به شورا ؟ " گفتم ، " شورائی کـــــــــــــه بختیار را از عضویت جبهه ملی اخراج میکنند من دیگر نمیآیم تویش . "
- س- من شنیدم که ، یعنی بعضی از آقایان در مصاحبه‌هاشان گفتند که در انشای آن نامه آقای احمد صدر حاج سیدجوادی هم دخالتی داشتند .
- ج - نخیر ، نخیر ، مطلقاً .
- س- آیا حقیقت دارد این موضوع ؟
- ج - نه ، نه ، نه . در تحریر آن نامه آقای مهندس بیانی شرکت داشت .
- س- بله . آقای دکتر برومند ، شما در آن روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن کجا تشریف داشتید ؟
- ج - بنده پاریس بودم .
- س- در پاریس بودید . پس این جریان انقلاب
- ج - بنده با همان هواپیمائی که آقای خمینی را به ایران رساند با آن هواپیما بنسده

آمدم به پاریس .

س- شما با آن هواپیمای گروه آقای خمینی وارد ایران شدید ؟

ج - نه با آن هواپیما از ایران خارج شدم .

س- آه ، با آن هواپیما از ایران خارج شدید ؟

ج - بله . یعنی آقای خمینی پنجشنبه بود وارد شد و من جمعه با همان هواپیما خارج شدم .

س- و از آن تاریخ دیگر ایران نرفتید .

ج - و دیگر نتوانستم بروم .

س- یک هفته بعدش ده روز بعدش که دولت آقای بختیار ساقط شد .

س- بله .

ج - بعدش هم دیگر تکلیف من روشن بود اگر میرفتم .

س- بله . من با عرض تشکر از شما مصاحبه را بنابراین در اینجا خاتمه میدهم . خیلی

ممنونم از وقتی که در اختیار ما گذاشتید .

ج - خواهش میکنم .